



۱۸/۰۴/۲۰۱۷



ع. حضرت

یک پیشنهاد فقیرانه- رندانه

جوامع عقب مانده همچو جامعه ما از دو قشر تشکیل شده یکی عوام و یکی خواص. عوام کسانی اند که از یک میلیون و دوازده سال به اینسو رعیت نامیده میشود یعنی محکوم، اینجا محکوم به معنی حکومت شونده تعبیر خواهد شد یعنی کسانی که بر آنها حکومت رانده میشود و خواص یعنی اجزای تشکیل دهنده این حکومت و دولت حاکم. کیفیت زندگی عوام اصولاً منوط و مربوط به کیفیت دولت مردان و منسوبینش میباشد. در کشور ما از یک میلیون و دوازده سال باینطرف در وضع عمومی تغییر چشم گیر مشاهده نشده زیرا دولت مردان به ایجابت خواسته های مردم حاضر و تسلیم نشده اند و علت اینکه دولت مردان تسلیم به تغییر احوال درونی و بیرونی نشده اند اینست که اربابان یعنی قدرت های بزرگ، که از قضا چیز بزرگ و کوچک و بدماش و مسلح چشم سفید که هست همسایه و یا هم کوچه و یا هم محله و یا هم شهری ما اند. کشور ما یگانه کشور در گیتی میباشد که همسایه دیوال به دیوال چهار قدرت اتمی (اکثراً متخاصم باهم) میباشد، بعضاً آدم به این نتیجه میرسد که با خود بگوید که وضعیت ناگوار امروز با توجه به موجودیت این بدماشان زورگو و زور کردار یک وضعیت اجتناب ناپذیر می نماید.

من یک داستان کوچک و به ظاهر بی اهمیت تعریف می کنم که البته ربط آن با اوضاع کنونی کشور و مردم ما، نامناسب نیست:

به نقل قول از رفیقم (که البته وی از نقل قول دوستش قصه میکرد) یک جوان برومند و باسواد و زحمت کش در شهر امستردام هالند با اینکه دارای یک شغل مناسب و درآمد خوب بود ولی بخاطر زندگی مجردی در خانه خود یک گربه هم داشت و ضمناً هر شب قبل از خوردن غذا چند گرام حبشیش افغانی که در امستردام به آسانی دریافت می شد، نیز مصرف میکرد، در حین کشیدن حبشیش گربه نیز در پهلوی خزیده بود، ایشان دود حبشیش را بر روی و صورت گربه خود پُف میکرد، این عملیه هر شب تکرار میشد که البته گربه اش ناخودآگاه مثل صاحبش معتاد شده بود.

بعد از ماه ها این اقا از ناحیه جگر احساس ناراحتی نمود و پیش داکتر مراجعه نمود که البته به داکتر گفت که هر شب حبشیش می کشد، داکتر ضمن تجویز دارو ایشان را موقتاً از کشیدن حبشیش برحذر داشت، ایشان هم طبق توصیه داکتر از کشیدن حبشیش (شاید چند صباحی) دست کشید. شب اول و دووم ترک حبشیش، گربه که سخت معتاد حس کردن و دیدن بوی و دود حبشیش شده بود در لحظه مقرر سخت بی تابی مینمود و این اقا ترسید که مبادا مورد حمله گربه قرار بگیرد بناً به ناچار گربه را از خانه خود در یک محل دور رها نمود. امیدواریم این اقا برای همیشه موفق به ترک این مرض شده باشد و امیدواریم که اکنون بجای گربه یک غزاله قشنگ و مهربان منحصی همسر را انتخاب کرده باشد یعنی عروسی کرده باشد و زندگی شادابی داشته باشد.

خوب، حال ببینیم که وضعیت ما چگونه بود؛ حبشیش فروشان بزرگ که در پیرامون ما قرار داشتند خود شان یا توسط ایادی خُرده فروش خود یعنی کشور های همسایه چکار میکرد؟ عین کار:

یکی دود حبشیش مارکسیزم را بر روی و صورت و بینی و دماغ برادر و برادرزاده و خواهر و خواهر زاده ما پُف میکرد. یکی دود حبشیش لبرالیزم و آزادی بر روی و صورت فرزندان مادر ما پُف میکرد. یکی دود حبشیش فرهنگ و تاریخ دوازده و نیم هزار ساله و داستان باستان را بر فرزندان مادر ما پُف میکرد. یکی دود حبشیش ارتجاع دیوبندی را بر روی و صورت فرزندان احساساتی ما پُف میکرد. یکی دود حبشیش فرهنگ برتری جویانه و برتری انگارانه قومی و فرهنگی را بر روی و صورت فرزندان از همه چیز بی خبر این مرز و بوم پُف میکرد.

یکی دود حبشیش فرهنگ درمندر و همالالانی و مکیش بر صورت جوانان ما پُف میکرد. یکی دود حبشیش استیلای موروثی و ادامه حکومت خاندانی و قبیله ای بر روی و صورت فرزندان این وطن پُف میکرد. خلاصه اینکه هر که بودیم و هر تفکر سیاسی و مبارزاتی ای که داشتیم، معتاد این پُف کردن ها شدیم تا اینکه حبشیش فروشان یکی پی دیگری ورشکست شدند و ما را ماند و اعتیاد ما، و امروز مثل همان گربه هموطن عزیز ما ساکن امستردام، از جیب باقی میباشیم، البته متأسفانه برخلاف آن گربه، اعتیاد ما منجر به حمله به صاحب خانه یعنی برادر و خواهر خود شد و هر کدام به نوبه خود اعضای خانواده خویشرا کم یا زیاد دریدیم.

نه از آرامش نسبی سلطنت فیض نصیب ما شد نه از انقلاب سفید سرطان فیض نصیب ما شد نه از هفت ثور فیض نصیب ما شد و نه از شش جدی فیض نصیب ما شد و نه از هشت ثور و نه هم از تحولات بعدی فیض نصیب ما شد، البته فیض

د پانو شمیره: له 1 تر 4

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

پادونه: دلپکني د ليکنيزي بني پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولي

حرکات و سکناات گیج کننده و ناشی از جبر ما به همه انسانهای کره خاکی رسید که کوچکترین نمونه اش ویران شدن دیوال برلین میباشد، بگذریم از این حقیقت تلخ که ویرانی دیوال برلین به قیمت ویرانی دیوال های مادی و معنوی ما تمام شد. و اما پیشنهاد:

ده نفر فقط ده نفر از اشخاص وطن دوست و مردم دوست و جسور و آگاه یک نامه کوچک ولی با محتوای عمیق بنویسند و به سفارت خانه های کشور های ذیدخل در معضله کشور ما، مقیم کابل نه اینکه ارسال کند بلکه شخصاً در سفارت خانه را دق نموده و مستقیماً بدست سفراء بسپارند.

متن نامه به این شرح باشد:

" ای سران کشور های قدرتمند جهان:

در کشور های شما سگ و گربه و اسب و خرگوش از زندگی شرافتمندانه! برخوردار میباشند ولی در سرزمین ما یک موجود پاک بنام انسان امروز هیچ ارزش ندارد.

ما به شما پیشنهاد می کنیم که همه تان دست به دست هم داده و از آخرین و قدرتمند ترین سلاح تان کار گرفته و ما را نابود کنید تا باشد که ما از شر شرارت زمانه رهائی یابیم و شما از شر! ما رهائی یابید و ضمناً میدان برای ادامه تاخت و تاز استعماری و امپریالیستی تان مهیا و آمده شود و باز همدیگر را به کله یکدیگر تا آنجا بزنید که فقط یکی تان پیروز میدان شود، آنگاه جنت بر ما گوارا بود و دوزخ گوارا بود بر شما. آیا این یگانه راه معقول و پسندیده نیست؟ اگر است، پس اقدام نمائید و اگر نیست پس به خود بیایید و میدان رقابت نا مشروع تان یا جمع کنید یا به یک محل دیگر انتقال بدهید.

ما میدانیم و اعتراف می کنیم که یگانه علت کوبیدن ما فقط همانا موقعیت ستراتیژیک و مهم خانه ما و همچنین موجودیت ذخایر غنی زیرزمین و نهفته در آغوش کوهها و در امواج دریا های خروشان ما میباشد.

ما میدانیم که پروژه طالب و داعش یک پروژه تقلبی و ساخته شده در مراکز استخباراتی بعضی از شما میباشد ولی مشکل شما اینست که امکانات و بازی و قدرت یکدیگر را دست کم گرفته اید.

ما بر خلاف فلاسفه سگ صفت سه صد سال اخیر اروپا و غرب، جایگاه عقل را با فکر و دانش اشتباه نه میگیریم. ما برخلاف شما، برای عقل معاش و عقل معاد احترام خاص قائلیم و آنرا مکمل یکدیگر میدانیم، همین عقل کوچک معاش به ما اجازه نه میدهد که قبول کنیم که با داشتن این همه تکنولوژی، تکنولوژی ای که قادر است در جنگل های آمازون چگونگی زندگی روزمره حشرات ریز و کوچک را به تصویر بکشد ولی قادر نیست که مرکز تجمع تروریستهای همچو طالب و داعش را کشف و رصد و تعقیب و خنثی کند. به همین دموکراسی که شما به آن ایمان دارید قسم می خوریم که جنت و دوزخ حق میباشد و یگانه سند دخول به جنت، همانا برگه تعقل میباشد و یگانه ماموریت تعقل، برسمیت شناختن حقیقت میباشد و بزرگترین خیانت در برابر بشریت همانا خوار پنداشتن عقل و شعور سیاسی دیگران میباشد. پس شما در کنار سایر جفاکاری هایتان، به خوار شمردن عقل افغانها و سایر ملل مظلوم نیز متهم و مجرم شناخته شده اید. به فایده تاکتیکی و ستراتیژیکی تان خواهد بود اگر به فریاد ما ملت مظلوم گوش فرادهید، بسیار ساده:

از یکدیگر تان در سازمان ملل متحد تضمین و تعهد بگیرید که در بازبهای مرموز و خطر ناک تان در سرزمین ما پایان بدهید و در مرز های شمالی و شرقی و غربی و جنوبی ما عساکر بیطرف ملل متحد که بیشتر تعداد شان از ملل غیر درگیر در مناقشه ما باشند، مستقر شوند.

اردوی ما با سلاح های تمام قدرت های درگیر در معضله، مجهز و دست شان در مبارزه با اشرار و داعش و طالب باز گذاشته شود و همچنین در مبارزه با کشت و تولید و استعمال مواد مخدر دارای صلاحیت نا محدود شود، آنگاه دیده شود که چگونه امنیت سرتاسری استقرار و استحکام می یابد.

در مورد خزائن بیکران زیر زمین ما نیز شما زورگویان طماع یک راه منطقی و منصفانه البته در حضور ما بیابید که هم عملیه باج گیری و سهم گیری مُدرن اجراء شود و هم جیب ها و شکم های ما فربه و سیر شوند که محتاج هیچ یک شما نباشیم.

امیدواریم شما نیز بخاطر اجتناب از ریختن خون و آبروی خود و دیگران و بخاطر جلوگیری از وقوع یک فاجعه بزرگتر اول به حال خود و بعد به حال ما دل بسوزانید و نگذارید که شعله های این آتش نفرت و نزاع و جنگ، موجودیت شما را نیز با تهدید مواجه سازند. ما اینقدر تجربه داریم و یا اینقدر تجربه کسب خواهیم نمود که موقعیت و منافع تان را درک و از دشمن ورزی با شما بپرهیزیم به شرطیکه شما نیز درد و آلام و آمال ما را درک و به آن احترام بگذارید. فقط همین".

و اما یک پیشنهاد ملی و برادرانه:

یکصد و چند سال پیش یک خواهر تنی و سکه مرا یک زور گو و بدماش بنام انگلیس از خانواده ما ربود. آنزمان خانه و خانواده ما در یک حالت بسیار خطیر و فلاکت بار قرار داشت، عموها و ماما های ما قلعه بزرگ خانه ما را بر اساس زور و تزویر و جاه طلبی تقسیم کرده بود و نزدیک بود که سفره و دسترخوان ملی ما نیز رُنده و پاره شود تا اینکه پدر کلان! ما بنام کاکو عبدالرحمن زمام امور قلعه را بدست گرفت، البته بگذریم از این حرف که این کاکو را چه کسی و با چه انگیزه بر قلعه ما حاکم نمود. این کاکو بخاطر اینکه اعضا و باشندگان و عیال و سفره و گلیم باقی مانده این قلعه دچار پراکندگی و تشتت و

د پانو شمیره: له 2 تر 4

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلښکني د لښکنيزي بني پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولۍ

بی اتفاقی نگردد، از حق دعوه تصاحب و بازگرداندن خواهر ربوده شده ما صرف نظر نمود. کاکو با تدبیر بد یا خوب خود دروازه های متعدد قلعه را بسته یا گِل نمود و فقط یک دروازه عمومی را بین باشندگان این قلعه برسمیت شناخت و به رسمیت شناساند.

کاکوجان بعد از چندین سال مُرد و پسرش آمد. پسرش نیز مُرد البته کشته شد، بجایش یک پسر کاکه و خوش سیرت و خوش طینت و خوش فکر و خوش خدمت و خوش قلب و خوش طیف (البته با طعم یک ذره خوش اشتباه) حاکم این قلعه گردید. چون قبلاً کلید اطاق مهم امورات خارجه در دست انگلیس بود، این جوان جان یعنی نوه کاکو عبدالرحمن یعنی امان الله خان عزیز و دوست داشتنی، به دلایل گوناگون به زور یا به رضا یا به اقتضای شرایط حاکم بر وضع دو خرس سفید و طلائی یعنی روس و انگریز، قادر به تصاحب و اختیار داشتن کلید قلعه گردید ولی با وجود این شهادت بی نظیر، نتوانست در مورد خواهر ربوده شده باشندگان قلعه اقدام مقتضی به عمل آورد.

ربودن خواهر ما تقریباً صد سال نُقل ریا و سازش و سوء استفاده حاکمان این قلعه بود بخصوص خرس قطبی یعنی شوروی ازین معضله ناموسی و ملی ما استفاده فکری زیاد نمود. خوب،

این خواهر من یا ما بود و هست، درین شکی نیست که تا صور اسرافیل خواهر ما میباید، از نظر ناموسی و ارثی و خانوادگی و خونی و با هم پیوند داریم **وَأَمَّا أُمَّا أُمَّا**:

خواهر ما را ربود و برد زیر یک خیمه دیگر و یک بیرق دیگر و یک تشکیلات دیگر، به زور به عقد یک جوان که بعداً اسمش بود پاکستان خان، در آورد. حاصل این ازدواج شد احزاب ملی گرای پاکستان، احزاب متمایل به مسکو، احزاب متمایل به لندن، احزاب متمایل به سرخ کردن به سرود ملی فارسی پاکستان، احزاب متمایل به پروژه دیوبندی، و ده ها تمایل دیگر. ما ده ها سال در سوگ هجران این خواهر، طبیعی یا غیر طبیعی گریسته ایم و امروز نیز می گزینیم!

و باز **أُمَّا**:

آخر این خواهری و برادری یکطرفه نمیشه، عاطفه و عشق و احساس وصال باید در هر دو طرف زنده باشد، ترس ما اینست که ما از هجران گریه می کنیم یا مثلاً استاد اولمیر و سایر هنرمندان و شاعران و دستگاه های تبلیغاتی دولتی ما را سالها گریانیده و یا می گریانند ولی خواهر عزیز ما با اولاد هایش بر حرکات و ادعاهای ما می خندند.

یک سؤال تکان دهنده:

آیا این خواهر عزیز ما و اولادهایش ازین هجران و جدائی واقعاً همچو ما نا راحت اند؟ اگر بلی:

ما زیر اشغال شغال گونه شوروی در آمدیم، ولی به هر دلیل و علت که بود نه تنها اینکه بعد از یک دهه مقاومت از اشغال شوروی رهائی یافتیم بلکه شوروی را با سرنوشت شیغالی روبرو نمودیم.

حال اگر این خواهر ما یا خواهر زاده های ما بخواهند در برابر اشغال پنجاب و لندن مقاومت کند و یا مقاومت مینمودند آیا پیروز نه می شدند؟ مسلماً چرا نه،

اما چون اراده این امر را نداشتند و ندارند بناً من منعی برادرش باید در ریختن و ارزش اشک خود تجدید نظر کنم.

" سرزمین " از نظر حقوق ملی و بین الملل یک تعریف خاص خودش دارد که یک بحث پیچیده میباید، البته با بیان ساده میتوان گفت که "سرزمین" به اعتبار وجود ساکنین آنجا از اهمیت درجات گوناگون قابل تعریف میباید. افغانها اگر ادعای مالکیت سرزمین غصب شده آنطرف خط دیورند را دارد طبیعاً این ادعای شان به اعتبار ساکنین آنجا قابل بحث و مناقشه می باشد ولی اگر ساکنین آنجا یک اراده و نیت دیگر داشته باشد در آن صورت ادعای افغانها با مشکل مشروعیت حقوقی مواجه میشود، کما اینکه ادعای مالکیت شان مثلاً به سرزمین تاجکستان و ازبکستان غیر قابل اعتناء میباید.

بناً پیشنهاد این حقیر این است که ده نفر از خبرنگاران ورزیده و آگاه رسماً به آن سرزمین سفر کند و با اجازه رسمی دولت پاکستان با یک هزار این خواهر زاده های ما مصاحبه و صحبت باز بکنند و نظر آنها را در در الحاق یا عدم الحاق به سرزمین افغانستان جویا شوند و نتیجه را صادقانه به هر دو طرف دعوه یعنی مردم افغانستان و پاکستان اعلان کند و تصامیم بعدی را روی این نتیجه بنا کنند.

جای بسیار بسیار تعجب و تأسف است که در طول یک قرن هیچ نسخه برای این بیماری ملی- قومی- عاطفی- تجویز نگردیده و حتی همه ما مایوس از حل این مسئله گردیده ایم ولی باز هم این مسئله که برای ما زیان های تقریباً جبران ناپذیر به بار آورده، را در اولیت های مهم ملی خود قرار داده ایم و جالبتر و تأسف تر اینکه امروز حلقه های درین مسئله پاره شده که در خفا همنشین دولت مردان پاکستان میباشند، یعنی اینکه استعمار روباه صفت انگریز ما را چنان سردگم نموده که از یکطرف حاضر به حل این مسئله (که مولدش خودش است) نیست و از طرف دیگر به ما القاء می کند که همواره برای احقاق حقوق! ما چینگ و فریاد بزنیم .

عزت و حرمت داشتن خواهر و خواهر زاده نزد ما محفوظ میباید ولی در همان خانه شوهر خود، من و ما در خانه خویش بروی آنها نه می بندیم ولی بشرطیکه خودش اراده و اشتیاق الحاق به خانه پدری خود داشته، ما اینقدر نیرو و حوصله نداریم که بزور یا خلاف اراده آنها اقدام به عمل آوریم بخصوص اینکه به این واقعیت پی برده ایم که در پهلوی عدم علاقه آنها به

د پانوی شمیره: له 3 تر 4

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپکنی د لیکنیزې بڼې پازوالې د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

الحاق دوباره، قدرت های استعماری و ارتجاع سپاه عرب پولدار و مزدور خلیج خواهند گذاشت که این الحاق صورت بگیرد
بنأ بهتر خواهد بود از شتر احساسات پائین آمده و بر اسب تعقل و واقعیت گرائی سوار شویم.
البته عرض شود که به هر کس و ناکس اجازه نخواهم داد که صحبت ها و موضع فکری بنده را با موضع لطیف پیرام
مقایسه کند، ورنه دماغ و شکم احساسات شان را با سوزن منطق و استدلال عینی خواهم ترکاند.

د پانو شمیره: له 4 تر 4

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلپکني د لیکنيزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ